

درمیان چالش‌های رنگارنگ زندگی، مراقب خودت باش

الناز موسوی یکتا
نویسنده



تابه‌حال به عبارت «خودت را در آغوش بگیر» فکر کرده‌اید؟

این روزها به بهانه فروش دوره‌های خودمراقبتی، انگیزشی، احترام به خود و از این دست کلمات کادوییچ شده این جمله را زیاد شنیده‌ایم.

جملات و کلماتی که معمولاً لابه‌لای عکس‌های زیبایی از مناظر طبیعی، باشگاه‌های ورزش حرفه‌ای، ساعت‌های دیجیتال کنترل وضعیت جسمی، کافه‌های رنگارنگ و فروشگاه‌های کتاب روح و چشم ما را مورد عنایت قرار می‌دهند.

راستش را بخواهید این‌گونه تصاویر و ولاگ‌های ساخته شده توسط دلسوزان مجازی بیشتر از اینکه ما را به سمت هدف اصلی خودمراقبتی سوق دهد ولع سیری‌ناپذیر مصرف‌گرایی را در وجودمان رشد می‌دهد.

بیا بید تصور کنیم صبح‌مان را با یک فنجان قهوه و کروسان در کافه‌ای که با لکن زیباییش پر از آفتاب و یاس است آغاز کرده‌ایم و در ادامه پس از یک ساعت ورزش روی دستگاه‌های فوق حرفه‌ای، میان‌وعده آجیل چهارمغزمان را در مشت گرفته و به‌طرف محل کار که اتفاقاً در برجی ساکت است می‌رویم. همکارانی خوش پوش، دارای تناسب‌اندام با مدارج تحصیلی عالی و درک و فهمی بی‌نظیر مزین به عطرهایی از خانواده شنل در اتاقی بزرگ و تمام شیشه‌ای انتظار ما را می‌کشند تا جلسه مهمی راجع به یک پروژه عظیم اقتصادی را به سرمنزل مقصود برسانیم. تمامی حرف‌ها و حرکات به‌خوبی

پیش می‌رود. اختلاف نظری وجود ندارد و انسان‌ها در کنار هم، زیست فوق‌العاده‌ای را رقم می‌زنند. بعد از جلسه‌ای به این خوبی و با نتیجه‌ای مثبت پایان ساعت کاری را اعلام و به‌قرار با دوستانمان در یک رستوران مجلل می‌رویم و تا آخر شب همین روند لوکس و دور از روزمرگی در زندگی ما جریان دارد.

نهایتاً درحالی‌که دم‌نوش آرامش‌آور شیمان را در کنار دفتر پلنر مخملی با خودکارهای رنگی‌رنگی می‌نوشیم، هشتک خودتان را در آغوش بگیرید می‌زنیم و به خوابی عمیق فرو می‌رویم.

راستش را بخواهید زندگی واقعی نه این‌قدر لوکس و آرام است و نه معنای خودمراقبتی را در این رفتارهای افراط‌گرایانه می‌شود یافت.

باید پذیرفت و یاد گرفت که زندگی با تمام چالش‌های هزار رنگش

خودمراقبتی، نوشیدن یک لیوان آب بدون نیاز به تشنگی، نفس کشیدن عطر خاک نم‌خورده، خوابیدن بدون عذاب وجدان از کارهای روزانه، تغییر عطر جای یا هر چیز کوچک دیگری که برای لحظه‌ای تنها برای خودمان انجام می‌دهیم است.

بیا بید به‌جای کیبی ناموفق از زندگی دیگران الگو بی‌نظیری برای خودمان باشیم.



خودمراقبتی،
نوشیدن یک
لیوان آب بدون
نیاز به تشنگی،
نفس کشیدن
عطر خاک
نم‌خورده،
خوابیدن بدون
عذاب وجدان
از کارهای
روزانه، تغییر
عطر جای یا
هر چیز کوچک
دیگری که برای
لحظه‌ای تنها
برای خودمان
انجام می‌دهیم
است

بازی مسحورکننده کیت بلانشت در درام استادانه تاد فیلد

چه کسی به معنای واقعی تاری پی می‌برد؟

نوشین تقیانی
نویسنده



هیچ‌کس جز کیت بلانشت نمی‌توانست زندگی یک موسیقیدان بزرگ را که به سمت سقوط می‌رود با این جذابیت به تصویر بکشد. کسی جز بلانشت راه درست پوشیدن یک کت و شلوار مشکی دو‌تکه با یک پیراهن سفید، مدل تکان دادن موهایش را در لحظه اوج موسیقی و تبدیل صورتش به حالت تحقیرآمیز توت عنخ‌آمون را بلد نیست. بازی او مانند چوبدستی رهبر ارکستر وارد قلب شما می‌شود.

فیلم «TAR» به نویسندگی و کارگردانی تاد فیلد، داستان زندگی یک رهبر ارکستر سمفونیک مشهور جهان را با بازی کیت بلانشت روایت می‌کند. بلانشت نقش لیدیا تار، یک رهبر ارکستر مشهور و بسیار خودبین و خودمحور را در اوج کار خود به عنوان رهبر ارکستر سمفونیک برلین به تصویر می‌کشد. این فیلم سقوط او را روایت می‌کند، زمانی که به دلیل تخلفات و خطاهایش به دام می‌افتد.

تعداد زیادی از نویسندگان و منتقدان درباره تار اختلاف نظر دارند. آیا این فیلم «بهترین فیلم تا به امروز درباره فرهنگ کنسل است» یا «فیلمی واپس‌گرا است که فرهنگ کنسل را هدف قرار می‌دهد؟» آیا لیدیا تار به وضوح به عنوان یک «سوءاستفاده‌کننده جنسی» به تصویر کشیده می‌شود یا فیلد فیلم را به نفع او پیش می‌برد؟ آیا لیدیا تار یک شخصیت واقعی است یا یک شخصیت خیالی؟

با این حال، چیزی وجود دارد که به نظر می‌رسد همه با آن موافق هستند و آن اتفاقی است که برای لیدیا تار می‌افتد. تخلفات رهبر ارکستر، چه واقعی بوده باشد یا اغراق‌آمیز یا حتی ساختگی، کشف و موجب سقوط او می‌شوند. او موقعیت و شهرت خود را از دست می‌دهد و هرگز این شانس را پیدا نمی‌کند که سمفونی شماره ۵ مالر را رهبری کند، اجرایی که نقطه عطف کار او خواهد بود. فرهنگ کنسل (با شاید عدالت) دستش را دراز

و او را پیدا کرده است. در پایان فیلم او به ته خط می‌رسد. اگر عبارت «پایان تار» را در گوگل جست‌وجو کنید، نوشته‌ها و تفسیرهای زیادی پیدا خواهید کرد که «شوخی تلخ» صحنه پایانی فیلم را توضیح می‌دهند. لیدیا در حال رهبری موسیقی یک بازی ویدیویی برای یک گروه‌مایی بالفاسکه در یک شهر ناشناس در جنوب شرقی آسیا است. نام این بازی چیست؟ شکارچی هیولا.

گویی هیولا در انتهای فیلم شکار شده است.

لیدیا تار رهبر اصلی یک ارکستر بزرگ آلمانی است که همکارانش او را «ماسترو» خطاب می‌کنند. او زنی است آتشین مزاج، بسیار با استعداد، سختگیر، مستبد، با اعتبار یک ستاره راک که سبک زندگی کاملاً لاکچری دارد.

در ابتدای فیلم، لیدیا تار را در حالی ملاقات می‌کنیم که به جمعیتی عظیم در یک آمفی‌تئاتر بزرگ معرفی می‌شود. خبرنگار روزنامه نیویورکر، رزومه چشمگیر تار را به عنوان یک بیانیست، آهنگساز و رهبر ارکستر مشهور جهان فهرست می‌کند که دستیار شخصی تار، فرانچسکا (نومی مرلانت)، این مقدمه را حفظ است و هم‌زمان با مصاحبه‌گر آن را تکرار می‌کند که این نشان می‌دهد متن معرفی و ستایش از قبل توسط تیم تار نوشته شده است و نه نویسنده نیویورکر. بعدتر می‌بینیم که تار صفحه

ویکی‌پدیا خود را ویرایش می‌کند تا ادعای نیویورکر را به آن اضافه کند که او یکی از «مهم‌ترین چهره‌های موسیقی دوران ما است.» در همین صحنه‌های اولیه ما متوجه می‌شویم که تار آدم چندان خوبی نیست. او دانشجوی جوان و غیرسفيدپوست آهنگسازی را که می‌گوید علاقه‌ای به آهنگسازان قدیمی و سفیدپوست مانند موتزارت ندارد، تحقیر می‌کند. کمی بعدتر، وقتی لیدیا در حال انتخاب یک نوازنده جدید ویولن سل برای ارکستر خود است، نشان می‌دهد خلاف گفته‌هایش تعصبات جنسیتی دارد و یک زن زیبا و جوان به نام اولگا (سوفی کاور) را بر اساس ظاهرش (نه بر اساس استعدادش) انتخاب می‌کند.

تاد فیلد با پذیرفتن خطر توهین به گیمرها، به وضوح می‌خواست در صحنه آخر تأکید کند که لیدیا تار تا چه حد سقوط کرده است. تمام اعتبار و تحسینی که او بسیار از آن لذت می‌برد از بین رفته است. در صحنه آخر، به جای ستایش شدن در مقابل تماشاگران در مرکز لینکلن، او به رهبری موسیقی بازی‌های ویدیویی تقلیل یافته است.

درواقع، زنی که زمانی به رسمیت شناختن آهنگسازان مدرن را به نفع کلاسیک‌ها محکوم می‌کرد، اکنون در یک جشنواره بازی‌های رایانه‌ای برای عموم اجرا می‌کند. طنزی تند که نشان می‌دهد چگونه هنرمندانی که به دلیل ستاره بودن و تکبر حتی برای طرفداران وفادارشان تبدیل به شخصیتی ابرانسانی شده‌اند، مجبور می‌شوند خود را دوباره بیافرینند.

رفتار ترجیحی، آزار و اذیت و قلدری پاشنه آشیل‌های حوزه‌های شغلی خلاقانه هستند. وقتی ستاره شدن و موفقیت در اولویت قرار می‌گیرد، فرصت‌طلبانی که در قدرت هستند، اولین کسانی‌اند که به شیوه‌های نادرست و فریکارانه متوسل می‌شوند. در واقع تاد فیلد در فیلم تار از دنیای موسیقی برای نشان دادن ماهیت همیشه در حال تغییر قدرت استفاده می‌کند.

در مورد اینکه چگونه روایت فیلم از داستان‌های رفتارهای توهین‌آمیز و استثمارگرانه افراد قدرتمند در دنیای هنر نشأت می‌گیرد، مطالب زیادی نوشته شده است. آیا موفقیت‌ها و دستاوردهای خارق‌العاده لیدیا تار به دلیل رفتار مشکل‌آفرین او بی‌ارزش می‌شوند، یا او به هر حال یک اسطوره موسیقی است؟ همان‌طور که می‌بینیم، فیلم تقریباً به همان اندازه نسبت به فرهنگی که شخصیتی مانند تار از آن برخاسته است بدبین است، مخالف فرهنگ جدیدی است که می‌خواهد او را از بین ببرد. در پایان، «TAR» یک بیانیه یا تمثیل نیست، بلکه یک بازجویی است که می‌خواهد بینندگان را به چالش بکشد و آنها را وادار کند که جایگاه خودشان را در این سؤال در نظر بگیرند.

لیدیا به مثابه یک مینوتور

در نیمه اول فیلم، فرانچسکا، دستیار تار، نگران زن جوانی به نام کریستا تیلور است که پیش‌تر از شاگردان لیدیا بوده است. کریستا به طور مستمر به تار ایمیل‌های ناامیدانه می‌فرستد و تار به فرانچسکا دستور می‌دهد که آنها را نادیده بگیرد. بعداً گفته می‌شود که تار به شکل بدی کریستا را رها کرده و حتی او را در لیست سیاه دنیای موسیقی قرار داده است.

در طول فیلم، کریستا، تار را تعقیب می‌کند. او نسخه‌ای از رمان «چالش» اثر ویتا سکویل وست را برای تار می‌فرستد که روایت رابطه عشقی وحشتناک خود سکویل وست با شخص دیگری است. کریستا در صفحه اول کتاب یک هزارتو کشیده است. به نظر می‌رسد که این طرح برای تار معنای خاصی دارد، زیرا او با عصیانیت آن صفحه از کتاب را پاره می‌کند. ایمیل‌ها ادامه می‌یابد و با وجود درخواست‌های فرانچسکا مبنی بر پاسخ دادن تار، او قبول نمی‌کند. چند روز بعد کریستا خودکشی می‌کند و تار به فرانچسکا دستور می‌دهد که تمام ایمیل‌هایی را که کریستا فرستاده بود، پاک کند. تار همچنین تمام ایمیل‌هایی را که در آنها به ارکسترها و سایر برنامه‌های موسیقی توصیه می‌کرد کریستا را استخدام نکند، حذف می‌کند.

در فیلم هرگز توضیح داده نمی‌شود که چرا کریستا در کتابی که برای تار فرستاده بود، هزارتو نقاشی کرده بود. این تصویر را دوبار دیگر هم می‌بینیم. یک بار زمانی که لیدیا نیمه‌شب

مترونوم را پیدا می‌کند و بار دیگر روی کاغذهایی که در کف آپارتمان متروکه فرانچسکا پراکنده شده‌اند. معنی آن هزارتو چیست؟ آیا به این دلیل است که لیدیا تار در هزارتوی خودساخته‌اش گیر کرده است؟ آیا به همین دلیل نام او تار است و مانند مینوتور، موجود اسطوره‌ای یونانی، در هزارتو زندگی می‌کند؟

هیولا در انتها شکار می‌شود

فیلد با پذیرفتن خطر توهین به گیمرها، به وضوح می‌خواست در صحنه آخر تأکید کند که لیدیا تار تا چه حد سقوط کرده است. تمام اعتبار و تحسینی که او بسیار از آن لذت می‌برد از بین رفته است. در صحنه آخر، به جای ستایش شدن در مقابل تماشاگران در مرکز لینکلن، او به رهبری موسیقی بازی‌های ویدیویی تقلیل یافته است.

درواقع، زنی که زمانی به رسمیت شناختن آهنگسازان مدرن را به نفع کلاسیک‌ها محکوم می‌کرد، اکنون در یک جشنواره بازی‌های رایانه‌ای برای عموم اجرا می‌کند. طنزی تند که نشان می‌دهد چگونه هنرمندانی که به دلیل ستاره بودن و تکبر حتی برای طرفداران وفادارشان تبدیل به شخصیتی ابرانسانی شده‌اند، مجبور می‌شوند خود را دوباره بیافرینند.

رفتار ترجیحی، آزار و اذیت و قلدری پاشنه آشیل‌های حوزه‌های شغلی خلاقانه هستند. وقتی ستاره شدن و موفقیت در اولویت قرار می‌گیرد، فرصت‌طلبانی که در قدرت هستند، اولین کسانی‌اند که به شیوه‌های نادرست و فریکارانه متوسل می‌شوند. در واقع تاد فیلد در فیلم تار از دنیای موسیقی برای نشان دادن ماهیت همیشه در حال تغییر قدرت استفاده می‌کند.

در مورد اینکه چگونه روایت فیلم از داستان‌های رفتارهای توهین‌آمیز و استثمارگرانه افراد قدرتمند در دنیای هنر نشأت می‌گیرد، مطالب زیادی نوشته شده است. آیا موفقیت‌ها و دستاوردهای خارق‌العاده لیدیا تار به دلیل رفتار مشکل‌آفرین او بی‌ارزش می‌شوند، یا او به هر حال یک اسطوره موسیقی است؟ همان‌طور که می‌بینیم، فیلم تقریباً به همان اندازه نسبت به فرهنگی که شخصیتی مانند تار از آن برخاسته است بدبین است، مخالف فرهنگ جدیدی است که می‌خواهد او را از بین ببرد. در پایان، «TAR» یک بیانیه یا تمثیل نیست، بلکه یک بازجویی است که می‌خواهد بینندگان را به چالش بکشد و آنها را وادار کند که جایگاه خودشان را در این سؤال در نظر بگیرند.

جدول مشخصات فیلم

نام فیلم Tar / Tār
کارگردان William Todd Field / ویلیام تاد فیلد

امتیازها

IMDB ۱۰/۷٫۵
Rotten Tomatoes ۹۰٪
Metacritic ۹۲٪

